



تاریخ
۲۶
تیر
۱۳۹۶
دوشنبه

معماری هنری است که نمی‌تواند از بافت پیرامون طبیعی و مصنوع جدا باشد

بن فارمر

صفحه
۵
شماره
۲۰۰۵
سال
بیست و سوم

هنر و معماری



درس‌های آموخته از یزد؛

شهر «نو»ی کهن

نگین نجار ازلی / معمار، پژوهشگر معماری



یکشنبه، ۱۸ تیرماه ۱۳۹۶، مصادف با ۹ ژوئیه ۲۰۱۷، در چهل و یکمین اجلاس کمیته میراث جهانی یونسکو «شهر تاریخی یزد» به عنوان یکی از نخستین شهرهای خشتی دنیا به ثبت رسید. موضوع ثبت جهانی یزد در این فهرست سال‌ها بود که از طرف ایرن پیگیری می‌شد، لیکن به دلیل برخی دلایل و رعایت ضوابطی این امر بالاخره به تازگی محقق گردید. پیش‌تر از این آثاری از ایران در فهرست جهانی یونسکو قرار گرفته بودند، اما یزد اولین شهری است که کل آن به عنوان اثری تاریخی، فرهنگی ثبت می‌گردد. این اتفاق البته بدون حاشیه نیز نبوده؛ چه کمیته ایوکوموس نظرات مختلفی داشت اما عمده بحث ایکوموس با توجه به وسعت شهر، تعدد نقشه‌ها و تکمیل آن‌ها در مقاطع مختلف توسط ایران و ارسال گزارش‌ها و اطلاعات گسسته بود. اهمیت ثبت جهانی یزد ورای تمامی منافع مادی و معنوی که در خود جای داده است از دو نکته نظر قابل بررسی است:

اول آن که یزد علیرغم تمامی حجمه‌های بیگانه و غیر ملی هنوز اصالت و هویت شهری خویش را حفظ کرده و این در وانفاسی سخن ناب گفتن در عصر بتن و «ساخته‌مان‌ها»ی سر به فلک کشیده خود حکایتی است جالب و مثال زدنی. دوم آن که یزد نشان داد با اهمیت به بافت‌های تاریخی، فرهنگی و حتی فرسوده خویش و سبک نشردن چنین ساختارهایی، تا چه حد توانسته است شهری متناسب با روح انسان و چیستی و هستی او به‌فهمده خویش عرضه دارد.

اما دروس آموخته یزد چیست؟ آیا یزد شهری است که در بهترین حالت خود فقط می‌تواند پاسخگوی نیازهای موزه‌ای باشد و نه نیازهای امروز؟ به طور قطع جواب سؤال بالا منفی است. یزد نه تنها در بطن خویش شهری است که کاملاً تجلی‌گاه دیروز مردمان آن است بلکه شما در آیینه این شهر آینده امروز را با تمامی قوت و شدت خود شاهد هستید. اما دلیل موفقیت یزد در چیست و چگونه توانسته است شهری تا به این حد منطبق بر امروز و فردا را در بافتی کاملاً سنتی و قدیمی جای دهد؟ تا جایی که امکان ندارد با قدم زدن در کوچه پس کوچه‌های یزد رخوت این قدمت شما را لختی بدان وا دارد که فکر کنید از تمدن و جهان امروزی جدا شده‌اید. به نظر می‌رسد یزد با رعایت الگوی تنیدگی جزئیات و کلیات در بافت شهری موفق بوده است فرهنگ شهروندی اصلی را در خود پرورش دهد. چنان‌چه تا به امروز کسی تیشه‌های برنذاشته و با حذف یکی از دوعنصر بالا بر دیگری ضربه نزده است. در اینجا برای روشن شدن موضوع اول باید تفاوت ما بین معاصر و نو را روشن کنیم.

نو به دو معناست:
*زمانی، یعنی آخرین چیزهای تازه
*هنری، یعنی بی سابقگی و بی ماندنی
معاصر تنها بر زمان دلالت دارد، یعنی هرچه قدیمی نشده باشد. پس هر «نو»، معاصر است اما هر معاصری نو نیست. اثر یک معماری که در میان ما زندگی می‌کند، در عین حال ممکن است قدیمی باشد. پس نو از معیاری «هنری» برخوردارست که الزاماً در معاصر نیست. بنابراین نو هم در کهن می‌تواند باشد و هم در معاصر. در این معنا یزد شهری است به شدت نو و اصیل که از معیارهای «هنری» برخوردار است.

در طول سال‌های گذشته شاهد بوده‌ایم که جنبش‌های معاصر متن‌های فرهنگی را که به دوره قبل جهت می‌دادند، را از اعتبار انداخته؛ یا از طریق انتقال آن‌ها به مقوله نافرهننگ، بستری در سطحی متفاوت و یا در کل با تخریب فیزیکی آن‌ها، به دنبال «اعتبارسازی» برای خویش بوده‌اند. میدانیم که فرهنگ در ماهیت خود ضد فراموشی است. از آنجایی که فرهنگ بر فراموشی غلبه می‌کند، موضوع پیشفرض را به یکی از ساز و کارهای حافظه جامعه بدل می‌کند. در این میان حافظه جمعی تعیین‌کننده طرد و یا قبولی هر نوع جنبشی یزد فرهنگ اشاره شده آنچنان در تار و پود این شهر تنیده شده است که بستر به وجود آمده به‌طور خودکار آنچه که معاصر است را ردیگال را به دلیل ناسازگاری معنایی حذف می‌کند. مسئله‌ای که در شهرهای دیگری چون تبریز و تهران و مشهد و.. کاملاً به صورت برعکس شاهد آن هستیم؛ یعنی حذف بستر برای اعتبار بخشیدن به پدیده‌های نوظهورا درواقع برخوردهایی مغرضانه که با گذر زمان، عدم وجود متن شناخته شده تنیده در بافت شهر را به شرط لازم برای وجودیت بخشیدن به خود بدل می‌کنند.

هر جنبش به راستی نو در شهر، از دو نکته هسته‌ست پرده برمیکرد؛ تازه گفتن و تازگی گفتن. هر ابداعی متضمن تقدست. نقد گذشته‌ای که از آن می‌سازیم. نشانه نو بودن یک جنبش را در شهر، می‌توان تغییر آفرینی آن دانست که در میزان تمایز آثار گذشته و میزان غنایی که به حال و آینده می‌بخشد. در نتیجه معیار نو بودن یزد را شاید بتوان تنها ابداع و فراگذشتن، و پر و پیمانی و تمامی ناپذیری آن دانست.

امروزه نیروهای بدعت در شهرهای مختلف ایران می‌کوشند تا هویت ما را با خود به بغما ببرند و نقش و نشان خود را بر آن بکوبند. پیامدهای چنین تلاشی بسی منفی و مخرب می‌نماید. به ویژه در جامعه‌ای که زیر سیطره سنت‌های خاصه خویش است. زیرا در این حالت جامعه از نظر معنوی در شکلی تحلیل رفته و ناتوان از رشد اندیشه خودی محبوس و از نظر زیستی در شکلی غرق می‌شود که اندیشه‌اش در ابداع آن سهم نبوده است. بدین سان میان شکل و محتوا گسست رخ می‌دهد و تناقض‌ها شدید و شدیدتر و عمیق‌تر می‌شود؛ تو گویی با هر حرکتی شهر به کالبد خویش چنگ انداخته و زخمی‌اش می‌کند. و این ژرف‌ترین تراژدی امروز ماست؛ نئی زخمی و چند پاره... هر پاره آن پر از تناقض و درد...

فرق مرگ فرهنگی و به اضمحلال رفتن در جوامع نیز درست در همین نکته مشخص می‌شود. جامعه‌ای فرهنگی پویا و اندیشه‌ای «غیر عادت داده شده» مانند یزد همواره در تلاش است و می‌خواهد تا کالبد شهر اصیل باشد و صدای اعصاری شهر را در چهره اثریری آن بازتاب دهد. اما فرهنگ خاموش به اصالت روی خوش نشان نمی‌دهد و جوشش روح شهر را نمی‌پذیرند.

در جوامعی با فرهنگ خاموش کالبد شهر وسیله‌ای

است برای تحقق اهداف سیستم سرمایه داری. این‌ها

در اندیشه نوسازی خویش مرددند و شاید با آن در ستیز. در مقابل شیفته و تنیده شده در علف هرز بدعت و مد روز بودن. حال اینکه معمار راستین کسی است که با بازشناختن نو از «نومنا»، نو بودن از مد بودن و ابداع از بدعت نو را در قالب فرهنگ به‌فهمنده خویش عرضه کند. یزد نمونه‌ای موفق است تا پی بریم، اهمیت بافت تاریخی، فرهنگی و فرسوده شهر تا چه حد می‌تواند باشد. یزد به ما یاد می‌دهد که بدعت و فریفتگی آتی، اکنونی و گذراست؛ دغدغه تازگی برای تازگی... چراکه بدعت به نو در می‌ویزد و شیره جان مغایم نو را برای بقا و شریعت بخشیدن به خویش ناجوانمردانه می‌مکد. نباید فراموش کنیم که بدعت رودی است موسمی و ابداع دریایی ژرف. بدعت موج است حال آنکه ابداع حرکت و عمق. بدعت مد است و ابداع نبوت. مد بازتاب توج زندگی و هیجانات آن است اما نبوت ژرفنای زندگی را بازمی‌تاباند.



گفت و گو با دکتر علی بامداد، مدرس دانشگاه و پژوهشگر حوزه‌ی معماری و شهرسازی، به مناسبت ثبت جهانی شهر یزد در آثار یونسکو، در خصوص ثبت شهرها و بناهای تاریخی و اهمیت این امر.

آیا ثبت شهر یزد در آثار یونسکو تأثیری بر روی این شهر خشت و گلی و تاریخی ایران خواهد گذاشت؟

خیلی خوشحال هستم که بنده را قابل دانستید درباره‌ی ثبت میراث جهانی یزد صحبت‌هایی داشته باشیم.

اگر اجازه بدهید این بحث از چند جهت مورد بررسی قرار بگیرد، جنبه اول فلسفه ثبت میراث جهانی است، چرا باید یک اثر ثبت شود؟ اصلاً چه ضرورتی دارد؟ مگر خود دولت‌ها ثبت‌های محلی ندارند؟ اصلاً دولت‌ها هم به کنار، مگر در دوران صفویه ثبت میراث بوده است؟ اصلاً میراث فرهنگی وجود داشته که بتوانند بنای مسجد شاه اصفهان، یا آثار قبل‌تر از خود را مثل آثار دوره سلجوقی را ثبت کنند؟

در آغاز با این فلسفه رو به رو هستیم، سپس ثبت میراث ملی و آخر ثبت میراث جهانی. اصولاً میراث فرهنگی به عنوان یک دولت و نهاد وظیفه‌اش این است که به مردم و به عوام متذکر شود و این ذکر رو یادآوری کند که این بنای تاریخی بنایی است که متعلق به خود نیست متعلق به جامعه‌ای بزرگتر از خود است، این جامعه‌ی بزرگتر از خود در مقیاس شهر ما می‌شود مقیاس کشور یعنی نسبت دهم مقیاس شهر شیراز را به مقیاس کشور ایران یا در مقیاس یک روستا نسبت پیدا می‌کند به یک منطقه و یک طبیعت.

این ذکر کردن برای مردم باید از طریق اداره میراث فرهنگی انجام بشود، میراث فرهنگی اصولاً نباید ابزار اجرایی باشد، به غایت به این مسئله ایمان دارم که میراث فرهنگی یک ابزار اجرایی نیست بلکه ابزار فرهنگ سازی است، کما اینکه در دوره‌ی صفویه اداره میراث فرهنگی وجود نداشته است ولی مردم عصر صفویه نسبت به حفظ بناهای دوره سلجوقی، ایلخانی و... کوشا بوده‌اند و فرهنگ حفظ را داشته‌اند. اگر اسمش را بگذاریم سازمان فرهنگ سازی میراث فرهنگی به نظر شاید کلمه خیلی شکیل‌تری باشد، کما اینکه یکی از رسالت‌های میراث فرهنگی در همه جای دنیا آموزش است.

مسئله بعدی به این شکل است، فرض کنید که در ایران یک بنایی را ثبت میراث فرهنگی شده است، چه کسی می‌گوید مالک بنا مالکیت آن را از دست می‌دهد اگر بنا ثبت میراث بشود؟ اتفاقاً مالکیت آن فرد باید محرتر هم می‌شود، یعنی آن شخص بعد از ثبت علاوه بر مالکیت فیزیکی، مالکیت معنوی و مالکیت احساسی آن بنا را نیز باید درک کند که آن را همان مسئله «حسن مکان» نامیده می‌شود.

فردی که مالک آن بناست هنگامی که بنا برای او ثبت ملی می‌شود به آن بنا باید این حس رو پیدا کند که پنا همچنان متعلق به آن شخص است، این حس مالکیت اصلاً به معنای صنعت نیست، بلکه یک مفهوم روانی دارد و حس تعلق نسبت به بنا را دارد، به تعریف دیگری علقه ایجاد می‌کند، که تعلق از ریشه‌ی علقه می‌آید و یک گروه‌ای را ایجاد به وجود می‌آورد. که تعمیم داده می‌شود به میراث جهانی، میراث جهانی وقتی بنایی را در کشور ما یا در هر جای دیگری از دنیا ثبت می‌کند، به هیچ وجه وظیفه‌اش تعیین ابزار اجرایی نیست و این نکته بسیار مهمی است. به عنوان مثال زمانی که تخت جمشید را در سال ۱۳۵۸ ثبت جهانی شد به این فکر نشده بود که از مالکیت دولت خارج می‌شود، میراث جهانی بر طبق کنوانسیون ۱۹۷۲، وظیفه‌اش صرفاً آگاهی بخشی جامعه عمومی نسبت به آن اثر ثبت میراث جهانی است که ساکنین آن کشور، آن شهر، آن استان یا آن منطقه، این را بدانند که این اثر برای شما می‌خواهد چه چیز را به ارمغان بیاورد.

میراث فرهنگی در مقیاس تک بنا کاملاً موفق بوده است، در اینجا کمیته ثبت میراث فرهنگی مد نظر نیست، کیفیت بعد از ثبت میراث جهانی بسیار حائز اهمیت است. در حال حاضر در ایران ۲۱ اثر ثبت میراث جهانی در بخش فرهنگی و یک اثر ثبت میراث جهانی در بخش طبیعی وجود دارد. اگر یک تفاوتی به وجود می‌آید بین بنایی که به عنوان خود تک بنا، یک مانیومنث ثبت میراث جهانی شده است با بنایی که در زمینه و با بستر بزرگتر از خودش ثبت میراث جهانی است،

به این خاطر میراث جهانی یک ضابطه تعریف کرده است به نام «mixuse» به معنای اختلاط بنا با طبیعت، که طبیعت پیرامون بنا هم باید ثبت میراث جهانی بشود و این دقیقاً همان چیزی است که خود کنوانسیون در بیانیه‌های اخیر خود مد نظر قرار داده است، یعنی باید تخت جمشید و محوطه‌ی میراث طبیعی آن شامل کوه رحمت، کوه حسین، سه گنبدان و نقش رستم یا پاسارگاد شامل آرامگاه کوروش، کاخ‌ها، باغ شاهی و محوطه طبیعی‌اش نیز ثبت میراث بشود که دیگر اتفاقاتی نظیر آبیگری سد سیوند رخ ندهد.

یک اتفاق مبارک و میمونی که هفته پیش برای رخ داد، ثبت جهانی شهر یزد بود، ثبت جهانی شهر یزد از این بابت از اهمیت بالایی برخوردار است که برای اولین بار در تاریخ کشور ما یک «بافتار تاریخی»، دقت فرماییدکه از کلمه بافت استفاده نمی‌شود، یک بافتار تاریخی که دارای ساختار تاریخی است ثبت میراث جهانی شد در فرآیند این ساختار وقتی بافتار مورد بررسی قرار گیرد، بافتار شامل تک بناهای شاخص، ارتباطات بین تک بناها، بناهای درجه دوم از حیث شاخص بودن و در مجموع با طبیعت خود و بستر اثر است که ثبت میراث جهانی شده و این دقیقاً اولین نقطه قوت کار به حساب می‌آید.

که در این فرآیند باید روابطی تأمین شود، ارتباطاتی تأمین شود، چگونگی شکل‌گیری ساختار یعنی آن رگ‌های شریانی حیات بین بناها تأمین شود بر این اساس اثر در مقیاس بافت ثبت میراث جهانی می‌شود.

پله بعد مرحله‌ای است که می‌گوید آقای میراث فرهنگی کشور، این اثر ثبت جهانی شد چه طور می‌خواهید بافت را به صورت ترکیب با بستر پیرامون خود نگه دارید؟ و اینجاست که دقیقاً وظیفه ما شروع می‌شود. به عنوان مثال طرح راهبردی میراث جهانی با طرح‌های ساختاری منطقه‌ای و محلی بایستی مطابقت داشته باشد، یعنی شهرداری‌ها، میراث فرهنگی‌های موضعی، ان جی اوها، گروه‌های مشارکت مردمی بایستی در حفظ آن ساختار و آن بافتار مداخله کنند و این مهم‌ترین اصلی است که برای یک بافت اهمیت بالایی دارد. کاری که انجام می‌شود برای ثبت جهانی یک غایت و یک هدف نمی‌شود بلکه یک چگونگی رسیدن به هدف مطرح می‌شود و دقیقاً آن چگونگی رسیدن به هدف است که بافتار را حفظ می‌کند، این همان نقطه قوت و نقطه مثبت کار به حساب می‌آید.

یکی از شروط اصلی کنوانسیون میراث جهانی ۱۹۷۲، تأکیدش بر رضایت مندی مردم محلی است، اگر در بافتار تاریخی و در ساختار تاریخی شهر خود کاری انجام شود که مردم محله رضایت نداشته باشند این دقیقاً مخالف میراث جهانی هست. فرض کنید سالمندی در یک بافت تاریخی زندگی می‌کند و از طریق طراحی که در بافت انجام می‌شود و از طریق توریست پذیری منطقه، از طریق نگرش سولوی_موضعی کردن آن بافت تاریخی و تبدیلبش به یک موضع بزرگ به آن سالمند آسیب وارد می‌شود، چرا؟ چون دقیقاً رگ‌های حیاتی- اجتماعی بافت را از آن گرفته شده است، این دقیقاً مخالف با قوانین میراث جهانی است، یعنی دقیقاً کاری صورت گرفته که میراث جهانی شدن به ضرر بافتار باشد و این بر طبق کنوانسیون جدید حتی می‌تواند اثر را از میراث جهانی هم خارج کند این بزرگترین درسی است که باید از ثبت میراث جهانی یزد گرفته شود.

در بخش ارزش گذاری، ارزش‌های چهارگانه وجود دارد: ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی، زیباشناسی و تاریخی، قطع به یقین تنها راه حفظ بافتار تاریخی کشور قدرتمند کردن و آگاهی بخشی به عموم مردم است، آگاهی در مورد ارزش‌های بافت، آگاهی داده شود به مردم که یکی از چیزهایی که می‌تواند آنها را در بافت نگه دارد تزریق جریان‌های اقتصادی به بافت است و باید این را بدانند که ارزش‌های اقتصادی آنها را حفظ می‌کند و آن‌ها می‌توانند در بافت زندگی کنند ولی این باعث نمی‌شود که گفته شود ارزش اقتصادی تقویت شده است اما ارزش تاریخی را از بافت گرفته شود و تخریب شوند، مشکلی که اکثر بافت‌های تاریخی ما به لحاظ ثبت جهانی دارند همین است که دقیقاً تک بناهای شاخص نگه داشته شده است اما ساختار از بین برده شده است و زمانی که آن رگ‌ها از بین بروند آن تک بناها نیز می‌میرند.

چه تلاش‌هایی جهت به ثبت رسیدن شهر یزد صورت گرفت؟
فرآیند ثبت میراث جهانی یک اثر تنها معطوف به خود اثر نیست، معطوف است به بستر شکل‌گیری اثر در در ازای زمان در بعد تاریخی‌اش. یکی از اصول اصلی ثبت میراث جهانی اصالت است. حفظ یکپارچگی بنا به معنای مداخلات حداقل در یک بناست. فرض کنید یک بنا وجود داشته باشد که در آن هیچ مداخله‌ای صورت نگرفته باشد ولی کاملاً بستر شکل‌گیری بنا را از طریق مداخله تخریب شده باشد، خود بنا را می‌توان حفظ کرد اما چون بستری وجود ندارد در یک صحیحی از شکل‌گیری اثر در طول تاریخ وجود نخواهد داشت.

برای ثبت شهر یزد تلاش‌هایی بسیاری صورت گرفت که اینجا جا دارد از جناب آقای دکتر طالبیان تشکر ویژه داشته باشیم، و به این خاطر ثبت یزد ۹ سال ادامه داشت، که آن شاخصه‌های شکل‌گیری یک منظر فرهنگی-تاریخی را بیان می‌کند، یک شهر زنده، یک منظر فرهنگی ارگانیک زنده که تا الان جریان‌های حیاتی آن سالم و سرپاست. این تلاش قابل تقدیری است و از این بابت قابل تقدیرتر می‌باشد که می‌خواهند برای یک فرآیندی را پی ریزی کنند که بافتارهای تاریخی را ثبت کنند. به عنوان مثال اگر کلان شهرها در ایران کنار گذاشته شود، کلان شهرهایی مثل شیراز، اصفهان، تبریز، مشهد، نگاه به سمت شهرهای کوچک ارگانیک برود می‌توان

ثبت جهانی یک غایت و یک هدف نمی‌شود، بلکه یک چگونگی رسیدن به هدف مطرح می‌شود که بافت را حفظ می‌کند

سمیرا ناموراصل

آنها را حفظ کرد، مولانا می‌فرماید:

«ماهی از سر گنده گردد، نی ز دم»

و دقیقاً صحبت همین است، که سر ماهی وجود دارد و هنوز خیلی جریان‌های توسعه محور در آنها وارد نشده است، می‌توان آنها را حفظ کرد به عنوان مثال شهرهای کاشان، زواره، نطنز، اردستان، نایین هنوز جریان توسعه در آنها وارد نشده است. در مجموع می‌توان یک بافت تاریخی شهری را به همراه اقلیمش ثبت کرد مثلاً اقلیم گرم و خشک ایران شامل شهرهای یزد، کاشان و ... است و همراه با طبیعت بکر به عنوان مثال روستای خراتق، روستای اصفهک، روستای خور، صحرای مصر، به شکل یک پکیج بافتار_طبیعت ثبت شود. زمانی که پرونده ثبت جهانی میمند رو آماده می‌کردیم متوجه شدیم که در میمند کرمان کوچ سه بخشی وجود دارد یعنی اهالی در چهار ماه اول سال در دشت هستند که هوا خوب است و چرای گوسفندان در دشت صورت می‌گیرد، در چهار ماه دوم سال به باغات بالا دست می‌روند که در آنجا هوا خنک است و گرمای تابستان را حس نمی‌کنند و به باغداری مشغول می‌شوند و در چهار ماه سوم سال که هوا بسیار سرد است در خود روستای دستکند ساکن می‌شوند، در ساختار طبیعی چهار ماهه اول که در مراتع به دامداری مشغول هستند یک پهنه‌ی درختان بنه‌ی کوهی وجود دارد، که انسان خودش نمی‌تواند بنه را پرورش بدهد یعنی اگر بنه را از درختی بگیرند و در زمین بکارند هیچ ثمری نخواهد داشت و فرآیند کاشت بنه کوهی توسط پرنده‌های آن منطقه شکل که می‌گیرد. در حال حاضر در پهنه دشت میمند یک صحنه بی نظییری از درختان بنه کوهی دیده می‌شود که به وسیله طبیعت کاشته شده است در حالی که انسان اصلاً نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. فرض کنید که تنها خود روستا را ثبت میراث جهانی کرده باشیم، روستایی با یک قدمت تاریخی ۱۲ هزار ساله، دارای اتاق‌های دستکند و در دنیا یونیک و منحصر به فرد، ولی محیط زیست آن ثبت نشده باشد و انسان با شکار بی رویه پرندگان باعث اقررارض پرنده‌ها شود و با این کار به طور غیر مستقیم آن ساختار تولید درختان در پهنه دشت هم از بین می‌رود در نتیجه با یک چرخه به هم پیوسته‌ای رو به رو هستیم که تأثیر بسیار زیادی بر روی دیگر اجزا طبیعت اطراف خود دارند، به همین علت میمند را از طریق ثبت در بافت طبیعی دشت ثبت میراث جهانی شد.

دامنه تأثیرات این تصمیم تا کجا می‌تواند گسترش پیدا کند؟
بهرتر است نگاه به دستاورد ثبت میراث جهانی یک نگاه کلان‌تری باشد. در حال حاضر تنها یک ثبت جهانی طبیعی در ایران وجود دارد آن هم کویر لوت، در صورتی که هزاران آبخا، هزاران جنگل وجود دارد و متأسفانه به علت اینکه ثبت میراث جهانی نشده‌اند و عوام آگاهی ندارند در حال از بین رفتن هستند.

هر کدام از ما به عنوان جزئی از به کل جامعه می‌توانیم چه نقشی حتی کم یا کوچک در ثبت بناهای با ارزش کشورمان داشته باشیم؟
بهرتر است اول تعریف سفیر را داشته باشیم، سفیر اصولاً چیست؟ سفیر در لغت عربی از ریشه فعلی سفر می‌آید، کسی که زیاد سفر می‌کند را می‌گویند سفیر. که با پیغامبر فرق دارد، پیغامبر، پیغام یا نامه را می‌رساند اما سفیر بنا توجه به تعداد سفرهای زیادی که داشته است، نماینده شما در یک قوم دیگری می‌شود، همه‌ی ما مردم ایران، اصولاً جامعه ایران یک جامعه فرهنگی و سفیر فرهنگی هستیم یعنی اینکه موظف‌ایم به عنوان سفیر فرهنگی ایران آگاهی بخشی کنیم از طریق اصحاب رسانه، مثل رسانه‌های جمعی و این آگاهی بخشی بسیار مؤثر است. سفیرهای فرهنگی با توجه به آبه شریفه: **«لا یكلف الله نقصاً الاّ وُسْطهًا»**

(خداوند هیچ کس را تکلیفی نمی‌کند، مگر به قدر توانایی او)
انسان‌ها به اندازه و قدر خودشان می‌توانند مؤثر باشند، این قدر من هست که مشخص می‌کند توانایی من را در آگاهی رسانی و باید قدر هر کسی را در این زمینه جادگانه دانسته شود. **اگر صحبتی جهت تکمیل گفته‌هایتان دارید، بفرمایید؟**
در مجموع ثبت جهانی یزد به فال نیک گرفته می‌شود، درست است که قدری مردم دچار شتابزدگی احساسی می‌شوند، اصولاً ما ایرانی‌ها مردمان احساس مداری هستیم، سیل تیریکات را در دنیا مجازی دریافت کردیم فارغ از اینکه دانسته شود این ثبت میراث جهانی بر طبق چه مفادی و چه منشوری است، که البته این عکس العمل مردم ایران و بی تفاوت نبودنشان بسیار خوشحال کننده است، اما باید این را هم بدانیم که تازه وظایف شروع می‌شود، تازه داستان شهرداری بافت تاریخی یزد شروع می‌شود. می‌توان امیدوار بود که به باقی شهرهای ایران حتی شهرهای کلان هم کشیده شود و دیگر شاهد تخریب بافتار تاریخی خودمان نباشیم، نه تنها توسط مسئولین بلکه توسط خودمان، خود مردم است، در روز جهانی بدون پلاستیک دیگر از پلاستیک استفاده نشود این نمونه‌ای از میراث فرهنگی به حساب می‌آید، آشتی با طبیعت راه حل نجات جامعه است و برای نجات جامعه هیچ راهی جز آگاهی، آگاهی و باز هم آگاهی نداریم.